

پیش گفتار

۲۱ مارس ۲۰۰۴ برای شرکت در کنگره ی «جد و جهد» به لاهور پاکستان رفتم و در آن جا با آخرین بازمانده ی خانواده ی لنون تروتسکی «سییوا ولکوف» (استبان) آشنا شدم. این مرد ۷۹ ساله نوه ی تروتسکی است که آخرین شاهد زنده ی فصل آخر زندگی لنون تروتسکی در مکزیک می باشد. از او در مورد آخرین روزهای زندگی تروتسکی سؤال کردم. او گفت:

"من در ماه اوت ۱۹۳۹ به هم راه خانواده ی «روسمر» که از نزدیکان تروتسکی و ناتالیا بودند، از پاریس، جایی که من در آن با بیوه ی «لنون سدوف» زندگی می کردم، وارد مکزیک شدم. تغییر بزرگی بود. در بدو ورود، من سیزده ساله بودم. آدرس خانه ای که من به آن وارد شدم، خیابان وینا شماره ۱۹ در شهر «کویوآکان» در مکزیک بود. یادم است که محله ای کوچک با خانواده ای بزرگ بود.

...روز ۲۰ اوت، من داشتم از مدرسه به خانه باز می گشتم و از خیابان وینا که راهی طولانی بود قدم زنان می آمدم. حدود سه چهار خیابان به خانه مانده بود که متوجه شدم اتفاقی افتاده است. با تمام نگرانی به طرف خانه دویدم. در خانه باز بود و چند نفر پلیس آن جا ایستاده بودند. یک اتومبیل هم در جهت خلاف خیابان پارک کرده بود. وارد خانه شده و «هارولد روبینز» را که یکی از نگهبانان بود، دیدم. او سلاح به دست و مضطرب به نظر می رسد. از او پرسیدم: «چه شده؟» و او جواب داد: «جکسون، جکسون...»

من اول درست متوجه نشدم و شروع به راه رفتن کردم. اما وقتی داخل خانه شدم، به حقیقت وحشت ناکی که رخ داده بود پی بردم. ناتالیا و نگهبانان دور

پدر بزرگم جمع شده و در حال رسیدگی به او بودند. وقتی تروتسکی متوجه شد که من آن جا هستم، به نگهبانان گفت که مرا از آن جا به برند. حتی در آن لحظات، او نمی خواست که نوه اش ببیند که چه اتفاقی افتاده است. این نشانگر میزان انسانیت آن مرد است.

مدتی بعد، من دو نفر پلیس را به هم راه یک مرد دیدم که صورتش خونی بود. نگهبانان در کمال عصبانیت جکسون را زده و یکی از نگهبانان به نام «هانسن» آن قدر او را زده بود که دستش شکسته بود. پیرمرد، علی رغم زخم هایی که برداشته بود، هنوز حضور ذهن داشت و تأکید کرده بود که جکسون نه باید کشته شود. وجود او زنده مفیدتر بود. او باید اقرار می کرد.

وقتی من جکسون تاجر را دیدم در وضع بدی بود و دیوانه وار داد و فریاد می کرد. او حالت اسف باری را به وجود آورده بود؛ دیگر به یک مرد شباهت نداشت. من وقتی به رفتار بُزدلانه این «قهرمانان» بزرگ استالینست فکر می کنم، همیشه آن ها را از نظر فکری با تروتسکیست های اردوگاه های استالین مقایسه می کنم. آن ها همواره می جنگیدند و زیر آتش گلوله پلیس مخفی استالین، با فریاد «زنده باد لنین و تروتسکی» و در حال خواندن (سرود - مترجم) انترناسیونال جان می باختند. این است فرق بین پرولتاریای آگاه و انقلابی و گانگسترهای ضدانقلاب استالین که با پول آن ها را می خرید. تا آخرین لحظه، ساختن یک حزب انقلابی و یک بین الملل تازه که به تواند از میراث گران بهای مارکسیزم، بلشویزم و انقلاب اکتبر دفاع کند، در رأس مسائل مورد نظر تروتسکی بود. بعضی از جملات تروتسکی خطاب به رفقای آمریکایی در زمان بنیادگذاری بین الملل چهارم به ذهن می رسد:

«هرگز بر روی زمین وظیفه ای بزرگ تر از این وجود نداشته که حزب ما از ما می خواهد تا خود را تماماً و کاملاً در اختیارش به گذاریم. اما در عوض به ما بیشترین احساس ارضاء شدن را می دهد. آگاهی به این که انسان در ساختن آینده ای بهتر سهیم است. و بر دوش انسان امید خاصی را می گذارد. و این که عمر انسان به هدر نه رفته است.»

تمام عمر لنون تروتسکی این بیانات را تأیید می کند. عمری که کلاً وقف انقلاب گردید و عاقبت هم قربانی اهداف انقلاب شد. یک سوال بزرگ به ذهن ما می رسد. آیا ارزش داشت که انقلاب بزرگ اکتبر ۱۹۱۷ را به انجام رساند؟ عاقبت انقلاب اکتبر، به دست استالینیزم به نابودی کشیده شد. استالینیزی که ده ها میلیون انسان را به مرگ سپرده و اکثریت بزرگ جنبش های انقلابی را به نابودی کشیده و به نجات سرمایه داری در مخرب ترین و انگل صفت ترین فازش پرداخت.

جواب روشن است: شکی در آن نیست. به منظور بیرون کشیدن بشریت از جهنم سرمایه داری و اقتدارگرایی بوروکراتیک. به منظور رسیدن به تمدن تازه، جایی که در آن از انسان به عنوان ارزش استفاده نشده و جایگاه به حقش اشغال نمی گردد. برای رسیدن به این، هیچ قربانی ای زیاد نیست و به هدر نمی رود.

من در زمینه ی مذهب تخصص ندارم، ولی فکر می کنم که در آن ها یک حقیقت بزرگ نهفته است: وجود جهنم. تنها اشتباه کوچک در محلس است که در زیر زمین نیست، بلکه همین جا روی زمین است، تحت سلطه امپراطوری تولید خصوصی و سرمایه. در این جهنم، سه چهارم بشریت یا بیشتر زندگی می کند. همه ی پیش رفت های تکنولوژیکی و علمی برای استثمار هر چه

کاراثر کارگران و منابع طبیعی به کار برده می شود. انتخاب بزرگ بین مرگ از گرسنه گی یا مرگ از بمباران است.

آن چه در روسیه شکست خورد، سوسیالیزم نبود، بلکه هیولای اقتدارگرایی بوروکراتیکی بود در قالب کاریکاتور سوسیالیزم. تروتسکی بیش از هر کس دیگر، نقش بوروکراسی را به عنوان ترمزی بر روند حرکت انقلاب درک کرد. او در آخرین مرحله از زندگیش که آن را مهم ترین بخش حیات خود می دانست، همان طور که مشغول جنگ با و پرده برداری از رژیم بوروکراتیک استالین بود، اقدام به ساختن حزب پیشتاز انقلابی نمود. مبارزه او، به خاطر شجاعت اش و به خاطر قاطعیت انحراف ناپذیرش در دفاع از سنت ها و ایده آل های انقلاب اکتبر، لرزه بر اندام حاکم ستم گر کرملین می انداخت. به این دلیل بود که کشتن لئو داویدویچ در رأس وظایف استالین قرار گرفت...."

همین احساسات را خود لئون تروتسکی در ۲۷ آوریل ۱۹۳۵ در کتاب یادداشت های روزانه اش می نویسد:

"عنوان سال هفتم را بر آخرین شماره ی (شماره ی ۴۳) «بولتن اپوزیسیون» روس که خود ناشر آن هستم، بدون شگفتی نگاه کردم، چه این یعنی هفتمین سال مهاجرت سوم. اولی دو سال و نیم طول کشید (۱۹۰۵-۱۹۰۷) دومی ده سال (۱۹۰۷-۱۹۱۷)، سومی... سومی چقدر به طول خواهد انجامید؟"

همان طور که استبان نوه ی تروتسکی اشاره کرد، مهاجرت سوم یازده سال طول کشید و با قتل وی در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ در تبعیدگاه مکزیکش به دست یکی از مأموران استالین و «گ. پ. او.» پایان پذیرفت.

امروز هر کودک دبستانی حتی مخالفان نظریات تروتسکی می‌داند که تروتسکی سازمان دهنده ی انقلاب اکتبر و بنیادگذار ارتش سرخ بود. وی در سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ در ترکیه، از ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۵ در فرانسه، یک سال و نیم پس از آن در نروژ و سرانجام تا پایان عمر در مکزیک. از زندگی وی در تبعید که بیشتر صرف نوشتن اتوبیوگرافی «زندگی من» و «تاریخ انقلاب روسیه» شد.

این یادداشت‌های روزانه از آثارش درباره ی زندگی وی در تبعید اطلاعات بیشتری به دست می‌دهد. این یادداشت‌ها که مشتمل به سه دفترچه، از طرف بیوه ی تروتسکی به دانشگاه هاوارد سپرده شده که در آن جا به انضمام اوراق و آثار تروتسکی پس از انقلاب اکتبر نگه‌داری می‌شود.

یادداشت‌ها در ۷ فوریه ۱۹۳۵ در فرانسه آغاز می‌شود و در ۸ سپتامبر همان سال در نروژ پایان می‌یابد. تروتسکی این یادداشت‌ها را هنگامی نوشته که هم زمان است با تحولی تعیین‌کننده در زندگیش و نقطه ی اوج یک بحران که دو سال پیش از آن یعنی در سال ۱۹۳۳ آغاز شده بود.

چنان‌که از یادداشت‌ها به روشنی بر می‌آید، بحران سیاسی که تروتسکی از سال ۱۹۳۴ به بعد در آن قرار گرفته بود هم راه با یک بحران شخصی بود. سیاست و زندگی خصوصی دیگر برای تروتسکی از هم تفکیک‌کردنی نبود.

وی سال‌های تبعید در فرانسه را در بی‌خبری از سرنوشت خانواده اش در روسیه به سر برد. چند هفته قبل از به حکومت رسیدن هیتلر، دختر بزرگش زینایدا در برلین خودکشی کرد. کمی پیش از آن که او یادداشت‌هایش را آغاز کند، یعنی اوایل سال ۱۹۳۵، شنید همه ی اعضای خانواده اش که در روسیه زندگی می‌کردند، از جمله زن اول و پسر جوان ترش بازداشت شده‌اند.

شرایط ناگوار تبعید، جدایی از فعالیت سیاسی که محتوی زندگی اش بود، تب مداوم و سمج و در عین حال عشق و دل باخته گی به زنش که در حین بیماری از او مراقبت می کرد، همه ی این ها در صفحات یادداشت های روزانه منعکس است که از لحاظ انسانی سخت گیر است. در کتاب یادداشت ها به مهم ترین کارهایش که در آن سال وی را به خود مشغول کرده بود، یعنی سازمان دادن انترناسیونال چهارم.

«بولتن اپوزیسیون» که قسمت اعظم آن را تنها می نوشت، تحقیقی که بعدها زیر عنوان «فرانسه به کجا می روی؟» منتشر شد.

ولی این یادداشت ها با وجود شرح زندگانی شخصی و دغدغه ها و نگرانی های روزمره، یادداشت های سیاسی است.

در کنگره ی بیستم از طرف جانشین های استالین به بسیاری از انقلابی ها اعاده حیثیت شد، ولی جای اعاده حیثیت به تروتسکی و تجلیل از زندگی و مبارزه ی انقلابی او را هنوز رهبران کنونی اتحاد شوروی خالی گذاشته اند. باشد که انتشار مجدد یادداشت های روزانه در تبعید، تروتسکی را به عنوان یکی از شخصیت های برجسته قرن ما به شناساند.

مازیار رازی

۲۰ اکتبر ۲۰۰۴

بازنویس: رویا شاپوری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳